بسم الله الرحمن الرحیم

**سناریوی پدر**

**نیمه شعبان**

همه ما ها وارد این دنیا که می شیم هر کدوم با یکسری امکانات میاییم

امکاناتی از قبل برای ما محیا شده

خیلی مهم نیست با چه امکاناتی وارد این سرزمین می شیم ، بیشتر از اینکه بدونیم چی داریم این مهمه که بدونیم قانون های این سرزمین چیه

قانون چیز عجیبی نیست . اگر مسلط به این قوانین بشیم زندگیمون رنگ دیگه ای میگیره

مثل قانون جاذبه . چرا این اتفاق می افته چون خاصیتشه و این خاصیت یعنی قانون این سرزمین

تو این سرزمین قراره بازی خودمون رو بکنیم .

یکی از اتفاقهای بدی که می افته اینه که ماها دنبال این می گردیم که بازی های بقیه رو تقلید کنیم .

یکی که ماشین فلان داره ، من می گم چرا من ندارم . نه قرار نیست من مثل اون بازی کنم ، من قراره بازی خودم رو تو این سرزمین داشته باشم

کنار اینکه بازی خودمون رو می کنیم یه نکته ظریف هم وجود داره .

مثل بازی انگری بیرد ! بازی که می ری مرجله 15 گیر می کنی ، چون می دونی 30 مرجله داره ، می دونی که طراح بازی حتما یه راهی گذاشته

اونی که ما رو تو این سرزمین گذاشته گفته این بازی بن بست نداره ، اگر قائده ی بازی رو بدونی ، مهم نیست چه امکانی داری بدون که موفق میری بیرون

امروز می خواییم یه قانون شگفت انگیر بگیم که اثرش مثل این قانونه ، هر چی که داشته باشی چندین برابر می شه

من قول می دم اگر این قانون رو رعایت از همین امروز زندگیمون به طرز شگفت انگیزی عوض می شه

بشنویم کمی از این قانون

این قانون رو از همان لحظه ای که بکار ببندید ، اثرش رو می بینید .

قبل اینکه این قانون رو بگیم ، می خوام یه سوال بپرسم

فکر می کنید یک کیسه معمولی چند کیلو طلا توش جا می شه

طلا کیلویی چنده ؟

کیلویی 100 میلیون

فرض کنید یه گاو بزرگی هست ، می گن پوست این رو بکنید چای بدنش طلا پر کنید . فکر می کنید چند کیلو طلا می شه ؟

حداقل اندازه ی وزن گاو طلا می شه دیگه ! چند کیلوئه گاو؟ حداقل 1 تن

می شه چند تومن ؟ 100 میلیارد تومن

داستانی می خواییم بگیم از آدمی که تونسته با این قانون 100 میلیارد تومن به پول امروز گیر بیاره

یه جوان تاجری بوده ، به یک مرواریدی بر می خوره دست یک فروشنده ای و می پرسه چقدره قیمتش ، مثلا می گه 50 هزار دینار .

این فرد متوجه می شه که قیمت این مروارید خیلی بیشتر از این حرفهاست و می فهمه که اگر این مروارید رو به این قیمت بخره می تونه سود استثنایی بکنه

پس به فروشنده می گه که با من بیا بریم که من پول این مروارید رو بهت بدم ، و راه می افته به سمت منزلش که از اون صندوقی که پولهاش رو نگه می داشته پول این مروارید رو برداره و به فروشنده بده .

به خونه که می آد می بینه پدرش روی اون صندوقی که پولهاش رو نگه می داشته ، خوابیده

با خودش می گه شاید اگر من پدر رو بیدار کنم ف باعث اذیتش بشم

می ره به فروشنده می گه که من این مروارید رو از تو 70 هزارتا می خرم و برو من بعدا پولت رو بهت می دم

فروشنده می گه نه اگر الان از من خریدی که هیچ اگر نه من می رم تو بازار به کس دیگه ای می فروشم

خریدار قبول نمی کنه و می گه نه من حاضر نیستم که پدر رو آزرده کنم و این معامله اتفاق نمی افته و این پسر از خیر این سود عظیم می گذره

پدر که بیدار می شه این پسر این داستان رو برای پدرش تعریف می کنمه

پدر جا می خوره از این کاری که پسرش کرده

پدر می گه من نمی دونم این کاری که تو کردی ، این احترام و محبتی که به من داشتی رو چجوری جبران کنم و ازت تشکر کنم

تنها کاری که می تونم بکنم اینه که من گوساله ای دارم و می تونم این گوساله رو بهت بدم و از خدا بخوام که این گوساله موجب برکت رندگیت بشه و برات دعا می کنم پسرم

این ماجرا به همین ختم نمی شه ، می گذره و می گذره و سالیان بعد ، یک اتفاقی برای قوم بنی اسرائیل می افته که جزاشون این بوده که باید این گوساله رو خریداری می کردن . گوساله ای که حالا تبدیل به گاو فربه و بزرگ

برای این گاو باید مبلغی رو پرداخت می کردند و این مبلغ برابر بوده است با یک قنطار طلا ، یعنی همون کیسه ی طلایی که الان با هم حساب کردیم . باید معادل وزن اون گاو فربه به اون پسر طلا می دادند .

این ماجرا یک ماجرای موثق تاریخیه که در کتاب قرآن ، کتابی پر از قوانین و راه های موفقیت برای ماها آمده

و این انقدر این پیام مهمه که سوره ای در قرآن به اسم این داستان آمده . سوره ی بقره که در بخشی از آن داستان احترام این پسر آمده

ماجر از این قرار بوده است که یک پسر روزی احترام هر چند کوچکی به پدرش می ذاره و این احترام خوشحالی پدر رو در پیش داره و موجب می شه پدرش با رضایت و خوشحالی پسرش رو دعا کنه .

و این دعا کاری می کنه که سالیان بعد یک نعمت هنگفتی رو برای این پسر بیاره

قانون شگفت انگیزی که می خواییم امروز ازش صحبت کنیم همین هست که یک روز یک فرد ازش استفاده کرد و یک قنطار طلا نصیبش شد

ببینیم ماها چجوری می تونیم از این قانون استفاده کنیم

قانون چی بود ؟ دعای پدر

دعایی از سر رضایت و خوشحالی

خداوند می فرماید 3 تا دعا هست که من همیشه جواب می دم

یکیش دعای پدر موقعی که شاد می شه هست . این دعا رو من بر نمی گردونم ، جواب می دم

نگفته که این پدر باید پدر خوبی باشه ، مومن باشه ، نماز خون باشه و ... اینا رو نگفته

گفته هر کدوم شما یک قدرتی دارید تو این سرزمین ، یه امکانی دارید که قدرت دعاش مثل دعای پیامبر برای امتشه

قدرت دعای پیامبر برای امتش چقدره ؟ این پدر همون قدرت رو داره

ایم پدر خدایی نکرده معتاد هم باشه دعاش این اثر رو داره

اصلا نگفته که باید آدم خوبی باشه . مثل بهشت که می گن زیر پای مادرانه . منظور این نیست که مادرا همه خوبن ، منظور اینه که اگر می خوای بری بهشت ، درش زیر پای مادرته . کاری به مادر نداره ، تو می تونی از اونجا بری بهشت .

قانون اینه ، من اگه این قانون رو بلد باشم و پدرم رو شاد کنم و او برای من دعا کنه اتفاقی می افته که برای اون آدم بنی اسرائیلی افتاد

جالبه بدونید پدر در قید حیات باشه یا نباشه فرقی نمی کنه

در قید حیات هم نباشه خدا این قدرت رو بهش می که برای فرزندانش اگر باعث عزتش بشن ، دعا کنه

این خاصیت این دنیاست . من خیلی پرتلاش دارم تو این دنیا می دوام ، که درستش هم همینه باید خودم تلاش کنم ، تا اونجایی که می تونم

یک کسی اومد خدمت پیامبر ، سن و سالی ازش گذشته بود ، گفت یا رسول الله ما دیگه می خواییم بیاییم مسجد خدمت شما باشیم ، کار دیگه بسه ! حضرت فرمودند مگه عقلت زایل شده ، مگه دیوانه شدی؟ تا وقتی که زنده ای باید کار کنی پر تلاش .

پول داری تلاش کن بده به کسایی که ندارن

کار چیزیه که نمی شه حذفش کرد تو زندگی ولی اگر می خوام موفق بشم قانون ها رو باید بدونم

شما 2 تا آدم رو در نظر بگیرید . زیاد هممون دیدم . عین همن ، کنار هم مغازه دارن ، شبیه هم جنس می آرن ، یکی دست به خاک می زنه طلا می شه یکی دست به طلا می زنه خاکستر می شه ! هر کاری می کنه نمی شه .

چون فکر می کنیم فرمولها همین ایناست .

نه فرمولها اینا نیست . من نمی دونم چی پشت این داستنانه ، وظیفه ی من تلاش کرده ، نتیجه با منه ؟ نه !

خیلی اتفاقهای دیگه می افته که نتیجه گیر من بیاد

بیاییم این قانون رو با هم عملی کنید .

سوال از جمع ( وکال سوال از پدر )

یک پدر و فرزند می خواییم الآن

ما یه پدرو فرزند اینجا داریم و یک قانونی که خدا برای ما معرفی کرده

می خواییم از فرزندتون یه خواهش کنیم ، می خواییم با یه جمله تا اونچایی که جا داره شما رو خوشحال کنند که به ازاش شما هم یه دعا ی عجیب رو از شما بخرن

سخته ولی می ارزه

ما هم اینجا رای می دیم . یه جمله ای که پدر رو شاد شاد کنه

(جملات کوتاه رو ساده ازش نمی گذریم )

(دعا های کلیشه ای رو قبول نکنیم ) دعایی کنید که خاص باشه ، یه چیزی برای بچتون بخوایین ، از ته دل براش بخوایین

در آخر همه رو به یه دعای دسته جمعی وا می داریم .

اونایی که پدرن و چه اونایی که هنوز پدر نشدن این دعا رو آمین بگن . ایشالا این بچه ها همشون همیشه سعادتمند و خوشبخت و سلامت باشن

این قانون یک به اضافه داره که می ریم و بر می گردیم و از این ویژگی صحبت می کنیم که خیلی می تونه زندگیمون رو متحول کنه

بخش دوم :

در کنار داستانی که بخش قبل شنیدیم و دعای از روی رضایت یک پدر که چه می کنه ، این قانون یک جنبه ی دیگه هم داره

دعای پدر یه جایی ممکن شکل نفرین به خودش بگیره

کنار دعای پدر نفرینش خیلی عچیبه

بزرگان دین ما به ما گفتند ، حواستون باشه ، وقتی پدر نفرین می کنه و نفرینش سمت خدا می ره ، خدا نفرین رو صدا می کنه می گه بیا که می خوام اجابتت کنم

خیلی عجیب و

نفرین لزوماً اون دعا نیست ، همین که دلش بشکنه . هر کاری می کنی نمی گیره کارت

تو قدیم خیلی از احترام های ویژه ای که به پدرانشون می زاشتن ، مثل جلوی پدر راه نرفتن و پا دراز نکردن و ... از باب این بود که نکنه پدر دلش بشکنه

حالا که اینا همه گذشته ، من بابامو با اسم کوچیک صدا می زنم ، تو می گم ، بی احترامی می کنم ! اگر هر چقدرم که خودمونی باشم یک لحظه اگر دلش بشکنه یک لحظه اگر دلش بلرزه همه ی این اتفاقا برام می افته

این اتفاقا زندگی ها رو آتیش می زنه

این داستان رو بشنویم :

داستان مشلول

پدر اینجا نفرینی می کنه و این نفرین به دست کس دیگه ای برداشته می شه

اگر دقت کنیم می بینیم اینجا هم پای یه پدر در میونه

پیامبر زمان خودشون فرمودند که من و علی

ما ها چندتا پدر داریم

پدری که ما رو به دنیا می آره ، پدری که به واسطه ی همسرانمون پدرمون می شه ، پدری که علم و معرفت به ما می ده

علاوه بر اینها پدریرو داریم که خداوند برای ما از زمان پیامبر تا روز قیامت قرار داده

دقت کردید ، به منو شمایی که تو ایرانیم ، هر وقت مشکلی برامون پیش می آد وو گیری تو کارمون می افته می گن پاشو برو سراغ امام رضا ع ، او مشکل گشاست

زمان امام رضا ع یک عده ای می رسن خدمت حضرت می گن آقا ما یه سوال داریم از شما . می خواییم بدونیم ، اگر ما بخواییم بریم به یکی بگیم امام کیه چی باید بگیم؟ شما امام رو برای ما تعریف کن .

جملات استثنایی رو می گن که عجیبه و دو سه تا جمله اش هست که خیلی عجیبه

امام می فرمایند ، امام پدریست مهربان . یعنی نه اون بابایی که هر جوری که می خواد باشه ، نه ! یعنی بابایی که آخر بابائه ! بابایی مهربون ، بابایی که همیشه پشتیبانه

امام مثلش مثل مثل مادری می مونه که نصبت به فرزند خردسالش دلسوزه . دلسوزی مادر به فرزند خردسال ، نه مادر نصبت به من . مادر من ممکن هر روز به یاد من باشه ولی اون حالی که موقع نوزادی داشتم رو الآن نداره ، چون مراقبت می خواستم . اون موقع اگر من کوچکترین اتفاقی برام می افتاد خودش رو سراسیمه به من می رسوند . امام این حال رو با ما داره . امام رضا می خوان اینگونه توصیف کنن ، با مثالهایی که دورو برت هستن تا بتونی حس کنی

پس اگر دنبال این می گردم که اون به اضافه رو کنار پدر خودم ببینم ، چه کسی هست کهمی تونم همیشه ازش استفاده کنم ، بسیار قوی تر از پدر خودم . اون دعای پدریه که امروز یگانه ی زمان ماست و این ایام ایام تولدشه

بله دعاش اثر داره ، اثری که زندگی رو شگفت انگیر عوض می کنه

شاید بعضی وقتا فکر کنیم که آخه من که خیلی تمیز نیستم ، گناه کردم ، روم نمی شه .

از شما سوال می پرسم ، اگر بچه خودش رو کثیف کنه ، همون نوزاد ، کسی رو جز مادر سراغ دارید که با علاقه کثیفی او رو تمیز کنه و مجدد در آغوش بگیره ؟

اگر مثل امام مثل مادری است که دلسوز به فرزند خردسالشه ، کثیفی من رو هم می خره

کافیه خودم رو بهش عرضه کنم ، بگم شب تولد شما می خوام از یک قانون ویژه ی الهی بهره مند بشم ، شما بابی منی ، کمکم کن

زمان امیرالمومنین ع یک کسی رسید خدمت حضرت ، گفت آقا من بدهی دارم پول می خوام ، مریضم دارو می خوام ، علم هم ندارم دانش هم می خوام

حضرت فرمودند پول رو برو سراغ کریم ، می گن 1000 تاش رو صدقه می دی مشکلات مالیت حل می شه ، 1000 تاش رو صدقه می دی علم گیرت می آد ، 1000 تاش رو صدقه می دی مشکل جسمیت حل می شه.

پدری می کنن براش ، پدری می کنن برامون به شرطی که رجوع کنم

حالا چیکار کنم که امام رو خوشحال کنم ، پدرم رو خوشحال کنم که در حین خوشحالی برای من دعا کنه و بشه داستان قنطار

اگر اجازه بدید با این سوال این بخش رو خاتمه بدیم و برگردیم

بخش سوم :

دیدیم که کریم و حکیم و علیم ، پدر مهربان ماست و امام زمانمون

حالا این مائیم و امام زمان ما و پدری که منتظر ما بهش رجوع کنیم

امام زمان برام هست ، ماها برای اینکه سعادتمند زندگی کنیم تا حالا خیلی کارا کردیم ، این رو هم امتحان کنیم

پدر وقتی برای خوشحالی برای ما دعا کنه ، دیدیم که درهای نعمت و سعادت برومون باز می شه ، حالا اگر پدر واقعیمون که امام زمانمون هم هست در حالت خوشحالی برامون دعا کنه دیگه ببینیم چی می شه

باور کنید از اینجا جمع شدن هیچ هدفی نداشتیم و نداریم جز خوشحال کردن این پدر ، هم تک به تک هم دسته جمعی

حالا چجوری پدرمون رو خوشحال کنیم

من اگر جایی نامم رو به افتخار ببرن حتما باعث سربلندی و خوشحالی پدرم شدن

چقدر جوری زندگی کردیم که باعث سربلندی اماممون بشیم

من اگر بابام ببینه که راه اون رو پیش گرفتم آبروش رو حفظ کردم و مثل او که آدم موفقی بوده شدم ، با تمام وجود خوشحالش کردم

کاری کردیم که بگن فلانی واقعا باعث آبروی باباش شده؟

ما که افتخار می کنیم که بابامون ، بابای مهربونمون امام زمانمونه ، آیا امام زمان هم به وجود ما افتخار می کنه ؟

اگر می خواییم بگن فلانی به باباش رفته ، فلانی آبروی باباش رو حفظ کرده ، یادمون نره بابامون کی بوده !

اماممون کریمه ، کسی سراغش بره به کرامت پذیراییش می کنه .

اگر می خوام بابام رو خوشحال کنم ، من هم اگر کسی به سراغم اومد با دست کرامت دستش رو بگیرم

اماممون مهربونه ، کسی ناراضی از در خونش بیرون نمی آد

من هم اگر دنبال اینم که بابام رو خوشحال کنم ، کاری کنم که همه بگن فلانی هم مثل باباشه ، خلق امام زمانی داره ، مهربونه

امام صادق ع به شیعیانشون می گن ، جوری باشید تو جامعه که زینت ما باشید ، خدایی نکرده مایه ی سرافکندگی ما نباشی

فکر کنم یکی از راههایی که می تونم امام زمانم رو خوشحال کنم اینه که یه فرزند خوب باشم برای امام

خیلی هم سخت نیست ، شروعش می تونه این باشه که خیلی اون کارهایی که مردم در حق من اگر بکنن من ناراحت می شم رو من در حق کسی نکنم

اگر بخواییم باز هم پدرمون رو خوشحل کنیم ، این پدر رو در نظر بگیرید که می گه

نه یک روز نه دو روز نه یه هفته نه یه ماه نه یک سال ... چند ساله که فرزند من دختر من پسر من به من سلام نمی کنه ! چه حالی می شیم

یه بابایی که می گه این بچه هر چی می خواد من هواش رو دارم ، مراقبشم ولی سالهاست این بچه به من سلام نکرده

بیشتر از اینکه ما بخواییم خوشحال بشیم که به بابامون سلام کنیم ، این پدر محبت فرزند تو قلبش بسیار بیشتر از بچه است

این محبت رو خدا گذاشته . دلش می ره که بچش بیاد بگه بابا سلام !

می خوام امام زمان رو خوشحال کنم ؟ چجوری می شنوه؟

امام باقر فرمودند کافیه لبانتون رو تکون بدید ما می فهمیم

من اگر یگانه ی زمان شدم یعنی این قدرت رو دارم ، با من حرف بزن .

اونوقت من یک سلام رو هم دریغ می کنم . حرف که هیچ من حتی یک سلام رو هم دریغ می کنم

خیلی سخته ؟ نه ! صبح که می خوام از در که بیام بیرون رو به قبله می گم : سلام بابا جون

اگر من دارم سلام می کنم ، جوابش واجبه ، این سلام می رسه به امام زمان

این خوشحالی رو می شه انقدر ساده خرید که برامون دعا کنه ، دعایی که زندگیمون رو تکون بده

ما ها چه خوب باشیم چه بد ، بچه های امام زمانیم ، اون بلده چیکار کنه ، او حتما هوای ما رو داره

این پدر انقدر مهربانه که کوچکترین توجه محبت آمیز ما رو با دریایی از کرامت پاسخ می ده

داستان عبدالرحمن اصفهانی و امام هادی ع

امام ما کریمه، امام ما وقتی خوشحال می شه که ازش بخواییم ، مگه نمی خواین خوشحالش کنید ، طومار آرزوهامون رو بدیم دست کسی که منتظر که بریم به سمتش تا پدری کردنش رو به رخمون بکشه

می خوام از امام بخواییم

جشن تولد امام

حالامی خواییم دست جمعی بابامون رو خوشحال کنیم

یا صاحب الزمان از خدا یک چیز می خواییم که ما رو شاد کنه به شادی زندگی در کنار شما با حضور شما و با ظهور شما که شادی و رضایت شما رو نظاره کنیم

اللهم عجل لولیک الفرج

داستان مشلول :

حضرت امام حسین علیه السلام به این مضمون فرمود: در شبی که بسیار تاریک و کم فروغ بود به همراه پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد الحرام طواف بودم.  
مسجد الحرام خلوت شده و زائران خفته و چشم ها آرام گرفته بود.  
در این هنگام صدای شخصی به گوش رسید که با دلی دردمند و صدائی حزین و ناله ای غمگین چنین ناله سر می داد:  
ای خدایی که دعای گرفتاران را در تاریکی ها می شنوی.  
ای خدایی که گرفتاری ها را می زدایی و بلیّات را مرتفع می سازی و بیماریها را برطرف می نمایی.  
اینک میهمانانی دور خانه ات گرد آمده اند که تعدادی از آنها خفته و عده ای دیگر بیدار و به درگاهت دعا و استغاثه می کنند. اما دیدگان تو به خواب نرفته است.  
از تو می خواهم به فضل جود و کرمت از جرم و گناه من درگذری و مرا مورد عفو خود قرار دهی.  
ای پروردگاری که خلایق به سوی خانه اش روی آورده اند، اگر عفو و بخشش تو شامل گناهکاران نگردد.  
پس که باید گناهکاران را مورد عفو و بخشش قرار دهد؟  
پس از اینکه ناله ها شنیده شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: ای ابا عبدالله! آیا صدای این گناهکاری راکه به درگاه خدای عزّ و جلّ استغاثه می نمود و از او طلب عفو و بخشش می کرد شنیدی؟  
امام حسین علیه السلام فرمود: بله.آن صدا را شنیدم.  
در این هنگام حضرت امیرالمومنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: در میان جمعیت برو و او را پیدا کن و نزد من بیاور.  
امام حسین علیه السلام فرمود: در تاریکی شب در میان جمعیت رفته و به دنبال صاحب آن صدا گشتم.  
هنگامی که بین رکن و مقام رسیدم شخصی را دیدم که ایستاده بود. وقتی که با دقّت نظاره کردم دانستم که او صاحب آن صدا است.  
و او را در حالی که به نماز ایستاده بود دیدم.  
و به او گفتم سلام بر تو ای بنده ای که به گناه خود اقرار کرده و از خدا طلب عفو و بخشش نموده و به او پناه آورده است.  
پسر عمّ رسول خدا تو را به نزد خود دعوت می کند. در این هنگام آن شخص نماز خود را با شتاب تمام کرده و پس از سلام نماز بدون آنکه با من سخن بگوی با دست خود اشاره نمود از من خواست که من در رفتن از او پیشی بگیرم و او در پی من بیاید من نیز چنین کرده و او را به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردم و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم: این شخص صاحب آن صدا بود.  
در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین نگاهی به او انداخته و مشاهده نمودند که او جوانی خوش سیما و پاکیزه جامه است.  
در این حین امیرالمؤمنین علیه السلام رو به آن جوان کرده و به او فرمود: ای مرد اهل کجا هستی؟  
آن جوان گفت: از فلان قبیله هستم.  
امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: حال و روزت چگونه است؟  
و سبب گریه و استغاثه تو چیست؟  
آن جوان پاسخ داد: حال و روزگار من حال و روزگار شخصی است که مورد عاقّ قرار گرفته است و به او تنگی افتاده و گرفتاری ها و مصیبتها او را احاطه کرده است و به همین جهت دعای او مستجاب نمی شود.  
امیرالمؤمنین علیه لاسلام به او فرمود: چرا چنین شده است؟  
آن جوان گفت: من در زندگی به لا ابالی گری و خوشگذرانی مشغول بودم و گناه و معصیت را حتی در ماه رجب و شعبان ترک نمی کردم و خدا را در هنگام معصیت نادیده می گرفتم و پدری مهربان و دلسوزی داشتم که او مرا از ارتکاب گناهان برحذر می داشت و از کیفر آتش جهنّم می ترساند.  
و بارها به من می گفت: تا کی روزها و شبها و ماهها و سالها و ملائکه خدا از کرده های زشت تو ناله سردهند؟  
و هنگامی که پدرم مرا موعظه و نصیحت می کرد من بر او خشم می کردم و او را از خود می راندم.  
و در روزی که مرا بسیار نصیحت و موعظه نمود بر او غضب کرده و به سوی او یورش برده و او را کتک می زدم.  
روزی از روزها خواستم پولی را که در جایی مخفی کرده بود بردارم و در راه گناه و معصیت و خوشگذرانی صرف نمایم.  
اما پدرم مرا از این کار بازداشت و جلوی مرا گرفت.  
اما من با گستاخی او را کتک زده و دستش را پیچانده و او را به گوشه ای پرت نموده و بر زمین انداختم و به طرف کیسه پولها رفته و آن را برداشتم.  
پدرم خواست که از روی زمین برخیزد اما از شدّت درد و ناراحتی نتوانست.  
و او درحالی که در روی زمین افتاده بود و ناله می کرد مرا نفرین نموده و از خدا خواست تا همانگونه که من دست او را پیچانده بودم خدا نیز دست مرا بپیچاند و سوگند خورد که به بیت الله الحرام رفته و از من به نزد خدا شکوه و شکایت کند.  
پس از این جریان او چند روز را روزه گرفت و پس از خواندن نماز و دعا به طرف شهر مکّه روانه شد.  
و پس از رسیدن به مسجد الحرام دور کعبه طواف نموده و به پرده های خانه خدا چنگ زده و مرا نفرین کرده و از خدا خواست تا نیمی از بدن من خشک و فلج گردد... و من خدا را گواه می گیرم که هنوز دعای او تمام نشده بود که احساس کردم بدنم سست گشته و نیمی از آن فلج شده است.  
آنگاه آن جوان نیمه راست بدن خود را که فلج شده بود نشان داد.  
سپس گفت: اینک سه سال است که از این واقعه می گذرد.  
و من بارها و بارها از پدرم درخواست نمودم که به این مکان مقدّس آمده و همانگونه که مرا در اینجا نفرین کرد برای من دعا کرده و شفای مرا از خدا بخواهد.  
امّا او به خواسته من عمل نمی کرد. تا اینکه او امسال به این عمل راضی شد و برای آنکه در حقّ من دعا کرده و عافیتم را از خدا بخواهد سوار شتری شده و روانه شهر مکّه گشت. اما در میان راه شتر او رم کرده و پدرم از روی شتر افتاد و از دنیا رفت.  
اینک من تنها به مسجدالحرام آمده و به درگاه خدا طلب توبه نموده و از او شفای خود را خواستار شده ام.  
و بدتر از آنکه مردم مرا این گونه به همدیگر معرّفی می کنند:  
این جوان شخصی است که به نفرین پدر خود گرفتار شده است.  
در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السالم به این جوان فرمود: اینک وقت نجات تو فرا رسید. آیا می خواهی دعائی را به تو بیاموزم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت.  
و در آن دعا اسم اعظم خدا وجود دارد و شخصی که آن دعا را بخواند خدای عزّ و جلّ دعایش را مستجاب می گرداند و خواسته اش را برآورده می نماید و اندوه و غم را از او می زداید و گرفتاری های او را برطرف می سازد...  
اما برحذر باش که در وقت خواندن این دعا عجب و خودبینی بر تو مستولی گردد.  
ای مرد تقوای الهی را پیشه خود ساز. زیرا هنگامی که من ناله های جانسوز تو را شنیدم که به درگاه خداوند توبه نموده و از او طلب بخشش می نمودی دلم برای تو سوخت و به رحم آمد ودر هنگام خواندن این دعا باید که نیّت تو صادق باشد و این دعا را در راه معصیت خدا بکار نبری.  
و آن را تنها به کسانی که به دیانت آنها اطمینان داری بیاموزی و چنانچه نیّت خود را در هنگام خواندن این دعا خالص نمائی دعای تو مستجاب می گردد